فتنه تکفیر

للشيخ الـمحدّث العلامة:
محمد ناصر الدين الألباني/

تقريظ سماحة الشيخ العلامة:
عبد العزيز بن باز/

**ترجمه:
عبدالله ابراهیمی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فتنه تکفیر |
| **عنوان اصلی:** | فتنة التكفير |
| **تألیف:** | محمد ناصر الدین الالبانی/ |
| **ترجمه:** | عبدالله ابراهیمی |
| **موضوع:** | مجموعه عقاید اسلامی- توحید و الهیات |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | تیر (سرطان) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری |
| **منبع:**  | IslamTape.com |
|  **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc448662292)

[نظر ناصرالدین البانی/ درباره مسئله تکفیر 1](#_Toc448662293)

[نظر شیخ عبدالعزیز بن باز/ در مورد نظرات البانی 18](#_Toc448662294)

نظر ناصرالدین البانی**/** درباره مسئله تکفیر

در مجله سلفیه، در اولین شماره­ی سال 1415هـ ق. از استاد محمد ناصرالدین البانی**/** درباره­ی فتنه­ی تکفیر سؤال شد و ایشان نیز به تفصیل پاسخ دادند که در زیر به طرح سؤال و جواب یاد شده از آن مجله و نیز ترجمه­ی آن اقدام می­کنیم.

سؤال: جناب استاد بر شما پوشیده نیست که در صفوف مبارزات مردم افغانستان در هنگام جهاد، دسته­ها و گروه­های گمراه زیادی نفوذ کردند و با کمال تأسف آنچه در توان داشتند در انتشار افکارشان که خارج از منهج سلف صالح بود در بین جوانان ما که در آن­جا مشغول جهاد بودند، پراکندند؛ که از جمله­ی آن افکار، تکفیر حاکمان و به ادعای آ­ن­ها زنده کردن سنت ترک شده­ی ترور می­باشد و اکنون بعد از بازگشت جوانان سلفی به کشورهایشان چون تحت تأثیر آن افکار واقع شده­اند، شروع به انتشار این آراء و شبهات در بین جوانان در جوامع خویش نموده­اند و مطلع شده­ایم بین جناب­عالی و یکی از برادران مناقشه­ای طولانی در مسأله­ی تکفیر روی داده است؛ چون نوار ضبط شده­ی آن محاوره و گفتگو، واضح ضبط نشده است لذا از جناب­عالی می­خواهیم که این مسئله را توضیح دهید و از خداوند می­خواهیم که بهترین پاداش­ها را به شما عنایت فرماید.

قبل از آن­که جواب استاد را در مورد مسئله­ی یاد شده، بیان داریم به بیان بعضی از عبارات مهم موجود در آن می­پردازیم:

1. تکفیر، فتنه­ای قدیمی است و گروه­هایی در قدیم و در جدید پایه­های فکری خویش را بر آن اساس نهاده­اند.
2. مسلمان دو چیز را باید با هم جمع نماید: اولی اخلاص برای الله تعالی و دیگری تبعیت نیکوست.
3. علامت فرقه­ی ناجیه این است که بر راه و روش رسول الله **ج** و اصحابش باشند.
4. اکثر احزاب جهادی، آیه­ی حکم به غیر ما انزل الله را به شیوه­ی خوارج تفسیر می­کنند.
5. تکفیر گناه­کار، به سبب ارتکاب معصیت و گناه، جایز نیست.
6. خوارج به سبب مخالفت با اصحاب رسول الله **ج** هلاک شدند.
7. تصفیه و تربیت دعوت به تجدید نگرش علمی و قانون­مند و انتشار معارف صاف و خالص در بین مردم و بناکردن جامعه­ی اسلامی برآن مبناست.
8. اکثر افراد جماعات اسلامی در مدت یک قرن علی­رغم فعالیت­های وسیع و گرفتاری­های متعدد نتوانسته­اند حتی برای خود نیز مفید باشند؛ تاجایی که به طور مداوم از آن­ها عقاید و اعمال خلاف قرآن و سنت را مشاهده می­کنیم.

جواب: إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله. أما بعد:

واقعیت این است که مسئله­ی تکفیر تنها مخصوص حاکمان نیست بلکه برای محکومین نیز می­باشد. فتنه­ای است قدیمی که یکی از فرقه­های عصر گذشته به نام خوارج آن را بنا نهاد[[1]](#footnote-1). و با کمال تأسف به نام قرآن و سنت از قرآن و سنت خارج شدند که به فهم و باور من علت آن به دو امر برمی گردد: اول: کمی علم (فهم­شان در مسائل دین کم است.) دوم: که بسیار مهم می­باشد این است که آن­ها قواعد شرعی را که اساس دعوت اسلامی صحیح می­باشد، درک نکرده­اند. چیزی که هرکدام از افراد جماعت­های انحرافی در صورت خروج از آن (قواعد شرعی)، از جماعتی که رسول الله **ج** آنها را ستایش نمود، خارج می­گردد. و در آن صورت حتی می­توان گفت خارج از آن صورتی است که پروردگار بیان فرموده است و اعلام می­دارد که هرکس از آن خارج شود با خدا و رسول به مخالفت برخواسته است؛ چنان­که می­فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا١١٥﴾ [النساء: 115] «هرکس پس از آن­که راه هدایت برایش آشکار شد با رسول الله مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید وی را به آنچه روی خود را به آن سو کرده، واگذاریم و به جهنم که بدترین سرانجام است، وارد کنیم». خداوند متعال به خاطر دلائلی که برای اهل علم واضح است، عذاب خویش را تنها در مخالفت رسول الله **ج** بعد از تبین قرار نداده بلکه علاوه بر مخالفت رسول پیروی از غیر مؤمنان را افزوده است؛ چون پیروی و یا مخالفت راه مؤمنان مسئله­ای بسیار مهم و جدی می­باشد؛ در نتیجه هرکس از راه مؤمنان پیروی کند نزد پروردگار اهل نجات است و در صورت مخالفت با مؤمنین وارد جهنم که سرانجام بدی است، می­گردد. همین مسئله باعث گمراهی گروههای بسیاری در عصرهای گذشته و حال شده است؛ چون آن­ها خود را ملزم به پیروی از راه مؤمنان ندانسته بلکه بر عقل خویش بسنده کرده و در تفسیر قرآن و سنت از آرزوها و تمایلات خویش پیروی نموده و با این کار از راه و روش سلف صالح جدا گشته­اند. و این قسمت از آیه: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ را رسول الله **ج** در بیشتر از یک حدیث مورد تأکید قرار داده است. و این احادیث که به تعدادی از آن­ها اشاره خواهم کرد نه تنها نزد خواص بلکه نزد تمام مسلمانان مخصوصاً آن­ها شناخته شده است و نکته­ی مهم در آن­ها اینست که بر ضرورت ملتزم شدن به راه مؤمنین در فهم کتاب و سنت دلالت می­کنند و این نکته­ای است که بسیاری از خواص، جدا از جماعاتی که خود را منتسب به جهاد می­کنند نیز در آن دچار اشتباه شده‌اند. آن­ها در درون خویش صالح و اهل اخلاص­اند اما اخلاص به تنهایی برای نجات صاحبش نزد خداوند عزوجل کافی نمی­باشد بلکه به غیر از اخلاص در نیت برای الله تعالی، پیروی نیکو از رسول الله **ج** را نیز باید به آن اضافه نمود؛ تنها اخلاص در عمل کفایت نمی­کند بلکه منهج زندگی مسلمان باید سالم از هرگونه انحراف باشد. از جمله یکی از احادیث معروف در این زمینه، حدیث افتراق امت است. رسول الله **ج** می­فرماید: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ هِيَ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ. وفي رواية: ما أنا عليه وأصحابي»: «یهود به هفتاد و یک فرقه، مسیحیت به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند؛ قسم به ذاتی که نفسم در دست اوست امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می­شوند. جز یک دسته همه وارد جهنم می‌شوند. عرض کردند: ای رسول خدا آن گروه چه کسانی هستند؟ فرمود: جماعت هستند. و در روایتی دیگر می­فرماید: هرکس که بر راه و روش من و اصحابم باشد.» جواب رسول الله **ج** را دقیقاً با آیه­ای که قبلاً ذکر شد، موافق می­بینم که فرمود: ﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ کسانی که داخل در عموم آیه می­باشند، اصحاب رسول الله **ج** هستند. در این حدیث رسول الله تنها به «ما انا علیه»: «آنچه من بر آن هستم» اکتفا نفرموده، هرچند برای مسلمانی که حقیقتاً کتاب و سنت را فهم کرده باشد، کافی است؛ اما رسول الله **ج** به خاطر تحقق عملی این فرموده­ی الله تعالی که می­فرماید: ﴿بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١٢٨﴾ [التوبة: 128] «نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است». خواسته است مهربانی و محبت خویش را نسبت به اصحابش به وضوح نشان دهد؛ و آن این است که علامت گروه نجات یافته را بیان دارد؛ که قرار گرفتن بر راه و روش او و اصحابش بعد از وی می­باشد، بنابراین برای فهم کتاب و سنت تنها به شناخت لغات عربی و ناسخ و منسوخ و مسائلی از این قبیل نباید اکتفا کرد بلکه در هر مسئله باید به سوی آنچه اصحاب رسول الله **ج** بر آن بودند مراجعه نمود؛ چون همان­طور که از آثار و زندگی­شان روشن است، آن­ها در عبادت پروردگار متعال مخلص­تر و فقه‌شان نسبت به کتاب و سنت از ما بیشتر و خصلت­های پسندیده که بدان مزین بودند به نسبت ما در آن­ها بیشتر بوده است. دقیقاً شبیه به این حدیث، فرموده­ی رسول الله **ج** در مورد خلفای راشدین می­باشد که در سنن از عرباض بن ساریه روایت شده که فرمود: «وعظنا رسول الله ج موعظة وَجِلَت منها القلوب، وذرفت منها العيون، فقلنا: كأنها موعظة مُودّع فأوصنا يا رسول الله! قال: اوصيكم بالسمع والطاعة، وإن ولي عليكم عبد حبشي، وإنه من يعش منكم فسيرى اختلافاً كثيراً، فعليكم بسنتي، وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي، عضوا عليها بالنواجذ...» «رسول الله **ج** چنان نصیحتی برای­مان کرد که قلب­ها را ترسان و چشم­ها را گریان نمود؛ عرض کردیم: ای رسول خدا مثل این­که نصیحت خداحافظی است بنابراین ما را سفارش کن. فرمود: به شما سفارش می­کنیم هرچند یک برده حبشی سرپرستی شما را به عهده گیرد، او را اطاعت و فرمانبری کنید. هرکس در بین شما عمر طولانی کند اختلافات زیادی را مشاهده خواهد کرد در چنان وقتی بر شما لازم است به سنت من و جانشینان هدایت شده و هدایت­گر بعد از من تمسک جویید و آن را محکم برگیرید...» شاهد بر این حدیث همان جواب سؤال قبلی است که رسول الله **ج** امتش را تشویق به تمسک به سنت خویش فرموده ولی تنها به سنت خویش بسنده نکرده بلکه سنت خلفای راشدین را نیز به آن می­افزاید؛ چون ما ناگزیریم برای فهم اعتقادات و عبادات و اخلاق و راه و روش زندگی­مان به سلف صالح خویش در تمامی این مسائل مراجعه نماییم، تحقق نجات و تبدیل به فرقه­ی­ ناجیه شدن، راهی جز این ندارد؛ به همین خاطر است که گروه­های اسلامی در قدیم و جدید دچار گمراهی شدند چون به آیه­ای که قبلاٌ ذکر شد و حدیث سنت خلفای راشدین توجه نکرده­اند؛ بنابراین همچنان­که گذشتگان­شان از کتاب خدا و سنت رسول و منهج سلف صالح منحرف گشتند انحراف آن­ها نیز طبیعی بود لذا نمونه­ی آن را می­توان در بین خوارج قدیم و جدید مشاهده کرد.

اصل تکفیر در زمان ما حول محور این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] به دو صورت دیگر نیز تکرار شده است: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٤٥﴾ [المائدة: 45] ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤٧﴾ [المائدة: 47] «کسانی که به آنچه الله نازل کرده است حکم نکنند، کافر، ظالم و فاسقند».

آن­ها حداقل به نصوصی که لفظ کفر در آن­ها بکار رفته، توجه نکرده­اند بنابراین لفظ کفر را در آیه­ی فوق به معنی کفری که انسان را از دین خارج می­کند معنی کرده­اند و بین مرتکبین چنین کفری با مشرکین از یهود و نصاری و صاحبان ادیان دیگر خارج از اسلام فرقی ننهاده­اند؛ در صورتی که لفظ کفر در زبان کتاب و سنت تنها به این مورد اختصاص ندارد؛ آن­ها این فهم خطا را بر افراد بسیاری که از آن بری می­باشند تطبیق می­کنند. در دو لفظ دیگر، ظالم و فاسق نیز همین وضعیت را دارد؛ به این معنی که اگر فردی متصف به ظلم یا فسق شود به معنی از دین برگشته و مرتد نیست و به همان صورت وضعیت متصف به کفر نیز این­گونه است. این تنوع در معنی یک لفظ واحد چیزی است که هم لغت عرب و هم شرعی که به زبان عربی نازل گشته به آن دلالت می­کند. بنابراین بر همه­ی کسانی که متصدی صدور حکم بر مسلمین هستند؛ چه حاکم یا محکوم باید عالم به کتاب و سنت و منهج سلف صالح باشد که فهم قرآن و سنت و هر آنچه به آن­ها مربوط است، بدون فهم لغت عرب و آداب مربوط به آن مقدور و میسر نیست.

در صورت احساس هرگونه کمی و کاستی در شناخت لغت، از جمله چیزی که او را در درک آن مسئله کمک خواهد کرد، بازگشت به فهم عالمان قبل از خود، خصوصاً سه قرنی که به خیر شهادت داده شده­اند، بهتر است.

منظور از کفر مطرح شده در آیه ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ چیست؟ آیا به اسلام حکم نکردن باعث خروج از دین و موجب ارتداد است؟

فهم این آیه نیاز به دقت بیشتری دارد؛ چون آن کفر عملی است که انجام آن باعث خروج از بعضی احکام دین می­شود. برای فهم آن، عالم امت و مفسر قرآن، عبدالله بن عباس**ب**، ما را یاری می­نماید؛ چون ایشان از جمله اصحابی است که به اعتراف همه­ی مسلمین به جز کسانی که جزو گروه­های گمراه می­باشند، امام اهل تفسیر هست. مثل این­که آن چیزی را که ما هم اکنون می­شنویم در آن زمان به گوش او نیز خورده است که در آن­جا مردمانی بودند که بدون تفصیل، آیه را بر اساس ظاهرش می­فهمیدند. ایشان می­فرمایند: «ليس الكفر الذي تذهبون إليه وإنه ليس كفراً ينقل عن الملة، هو كفر دون كفر»: «این کفر همان کفری نیست که آن­ها درک کرده­اند و کفری نیست که باعث خروج از اسلام گردد بلکه کفری است که در مرتبه­ی پایین­تر از کفر (خروج از اسلام) قرار دارد».

شاید منظورش (ابن عباس) خوارج باشد؛ آن­هایی که علیه امیرالمؤمنین علی**س** قیام نمودند و از اطاعتش خارج شدند. از جمله عواقب آن این بود که خون مسلمانان ریخته شد و با آن­ها طوری رفتار کردند که با مشرکین نیز چنین رفتاری را نداشتند. این جواب مختصر و روشن به وسیله­ی مفسر قرآن در مورد این آیه بود؛ چیزی که ممکن نیست با توجه به نصوص وارده غیر از آن را فهم کرد. کلمه­ی کفر در نصوص متعدد وارد شده است که نمی­توان آن را مترادف خروج دانست که از آن جمله حدیث معروف در صحیحین از عبدالله بن مسعود**س** می­باشد که رسول الله **ج** می­فرماید: «سِبَابِ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»: «ناسزا گفتن به مسلمان، فسق و کشتنش کفر است.» کفر مطرح شده در این­جا معصیت است که خروج از اطاعت و فرمان­برداری است، اما رسول الله **ج** به اعتبار فصاحت در سخن و به قصد مبالغه در منع کردن، آن را فرموده است: «سِبَابِ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». از طرف دیگر آیا ممکن است بخش اول از این حدیث «سِبَابِ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ» را به معنی فسق در قسمت سوم آیه­ی مذکور که می­فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤٧﴾ [المائدة: 47] قرار داد؟

در جواب باید گفت: که گاهاً فسق هم ردیف کفری است که باعث خروج از اسلام می­گردد و گاهاً هم ردیف کفری است که مقصود از آن خروج از دایره­ی دین نمی­باشد و همان معنی را می­دهد که مفسر قرآن فرموده است و آن کفر دون کفر می­باشد. حدیث این مسئله را تأیید می­کند که کفر گاهی باعث خروج از دین نمی­گردد. دلیل آن نیز این است که خداوند متعال در قرآن کریم از گروه باغی و ظالمی نام می­برد و علی­رغم قتل مؤمنان حقیقی حکم کفر در موردشان صادر نمی­کند در حالی که حدیث اشاره به کفر قاتل دارد و این می­رساند که همان­گونه ابن عباس**ب** گفته، کفر دون کفر است. الله تعالی می­فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الحجرات: 9] «اگر دو طائفه از مؤمنان با هم جنگیدند بینشان صلح و آشتی برپا کنید. در صورتی که یکی بر علیه دیگری ظلم روا دارد با آن جنگیده تا به حکم خداوند متعال بازگردد».

اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد کارش تعدی، ظلم، فسق و کفر است؛ اما این بدان معنی است که انسان گاه عملاً مرتکب کفر می­شود و گاهی نیز مرتکب کفر اعتقادی می­گردد که شرح و تفصیل این مسئله را شیخ الاسلام**/** به حق بیان داشته و بعد از او شاگردش ابن قیم جوزیه کار استادش را دنبال کرده است. که این دو نفر دور خاصی از این بحث را که در آن کفر تقسیم پذیر است، آماده نموده­اند که پرچم­دار آن، مفسر قرآن ابن عباس**ب** با بیان آن کلمه­ی جامع و مختصر است.

بدون در نظر گرفتن این تفسیر، مسلمان از جایی که انتظار آن را هم ندارد دچار فتنه می­شود و بدون این­که بفهمد، از جماعت مسلمان خارج می­گردد. همان چیزی که خوارج در قدیم و پیروان­شان در حال حاضر دچار آن شده­اند. پس فرموده­ی رسول الله **ج** «...وقتاله كفر» منظور ارتکاب کفری که باعث خروج از دین باشد، نیست. و احادیث در این زمینه بسیار زیاد است. تمام این احادیث حجت قاطعی است بر آن­هایی که نزد آیه­ی سابق توقف و آن را به کفر اعتقادی تفسیر می­نمایند. و حال همین حدیث برای ما کافی است چون دلیل قاطعی است بر این­که اگر مسلمانی برادر مسلمانش را بکشد عملش کفر عملی است و کفر اعتقادی نمی­باشد. ولی اگر به نظر جماعت تکفیری برگردیم آن­ها حکم کفر را مطلقاً بر حاکمان و کسانی که تحت ولایت آن­ها زندگی می­کنند، اطلاق می­کنند. و به طریق اولی آن را در مورد کسانی که تحت امر و مأمور انجام وظایف حکومتی هستند، اعمال می­نمایند و توجیه آن­ها نیز همین است که آن­ها مرتکب گناهانی هستند و به واسطه­ی آنکافر شده­اند، از جمله مسائلی که سؤال کننده مرا به یاد آن انداخت، مسئله­ای بود که از بعضی افراد جماعتِ تکفیر که خداوند هدایت­شان فرماید، شنیدم. به آن­ها گفتم: شما بعضی از حاکمان را تکفیر کردید اما چرا امامان مساجد، سخنرانان، خطیبان، مؤذن و خدمه­ی مساجد، اساتید و مدرسین علوم شرعی در دانشگاه­ها را تکفیر نمودید؟

در جواب گفتند: چون آن­ها راضی به حکم حاکمانی بودند که به غیر شریعت حکم می­کردند.

گفتم: اگر آن رضایت قلبی باشد در چنین حالتی کفر عملی (عمل به غیر ما انزل الله) تبدیل به کفر اعتقادی می­شود و هر حاکمی به غیر شریعت حکم کند و آن حکم را لایق و شایسته برای این دوران بداند و معتقد باشد حکم کردن به قرآن و سنت شایسته نیست بدون شک چنان کفری اعتقادی است و کفر عملی نیست؛ و اگر کسی هم به آن راضی باشد به چنین حاکمی ملحق می­گردد. شما نمی­توانید حکم کنید به این­که هر حاکمی به قوانین غربی کفرآمیز یا به بیشتر آن احکام حکم نماید، کافر است مگر در صورتی که از او سؤال شود و جوابش این باشد که حکم به این قوانین حق است و برای عصر حاضر لازم هستند و حکم به اسلام جایز نیست. اگر سؤال کنید نمی­توانید بگویید جواب آن­ها این است که حکم به شریعت امروز لایق و شایسته نیست؛ که در صورت تحقق چنان جوابی بدون شک و گمان آن­ها کافرند و اگر از مرتبه حاکمان نزول کنیم در بین محکومین، عالمان و صالحان و دیگران هستند و چگونه به مجرد این­که آن­ها تحت حکومت آن حاکمان زندگی می­کنند، آنان را محکوم به کفر نموده­اید در حالی که خود شما نیز بسان آن­ها تحت حکومت همان حاکمان زندگی می­کنید حال آن­که شما آن­ها را کافر اعلان کرده و مرتد می­خوانید! حکم به آنچه الله تعالی نازل کرده واجب است اما مخالفت کردن حکم شرعی به مجرد عمل، مستلزم آن نیست که بر عامل آن حکم ارتداد صادر شود.

از جمله مناقشاتی که خطا و گمراهی آن­ها را روشن می­کند، این است که به آن­ها گفتم: چگونه بر مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری می­سازد و نماز می­خواند، حکم ارتداد صادر می­کنید؟ آیا تنها یک بار کافی است (که به غیر ما انزل الله حکم شود؟) یا این­که واجب است او اعلام نماید که از دین برگشته است؟ اما آن­ها در جواب همچنان سرگردان می‌باشند، ولی من مجبور شدم برای­شان مثلی بزنم، قاضی که به شرع حکم می­کند و برنامه­ی کاری و عادت او همین­گونه است اما در یک مورد بر خلاف شرع حکم می‌نماید یعنی حق را به ظالم می­دهد و مظلوم را محروم می­کند. آیا او در این مورد بر خلاف آنچه خداوندنازل کرده حکم صادر ننموده است؟ ایشان به غیر ما انزل الله حکم کرده است، آیا در موردش می­گویید که مرتد و کافر شده است؟ جواب دادند: خیر. کافر نمی­شود. گفتم: برای چه؟ گفتند: چون این کار تنها یک بار از او صادر شده است. گفتم: سخن شما درست، اگر یک بار دیگر از او صادر شود یا یک حکم خلاف شرع در مورد دیگر صادر نماید آیا کافر می‌شود؟ احتمال بار سوم و چهارم هم در مورد ایشان مقدور است، در مورش چه می­گویید؟ آیا کافر می­شود؟ شما نمی‌توانید برای تعداد احکامی که صادر می­کند و در آن با شرع مخالفت می­نماید حد و میزان معلومی قرار دهید اما در مورد عکس این نظریه­ی شما، مسئله روشن است اگر در همان صدور حکم برای بار اول شما اطلاع حاصل کنید که وی آن مورد حکم به غیر شریعت را نیکو می­داند و حکم شرعی را قبیح و نادرست می­شمارد در چنین وضعی شما حکم ارتداد را در موردش صادر می­نمایید اما در غیر این حالت اگر در ده­ها فقره در موضوعات متعدد بر خلاف شرع حکم کند و در جواب سؤال کننده­ای که گوید چرا بر خلاف شرع خدا حکم کردی؟ گوید: بر نفس خویش ترسیدم یا این­که رشوه گرفتم در چنین حالی نمی­توانید حکم کفر بر او صادر نمایید مگر این­که شما را از نهان درون خویش آگاه سازد و بگوید حکم به شریعت را جایز نمی­دانم؛ او مرتد شده و کافر است. خلاصه­ی سخن این­که کفر نیز به مانند فسق و فجور قابل تقسیم است، کفر و فسق و ظلمی که انسان را از دین خارج می­کند تماماً به این اصل برمی‌گردد که در هنگام انجامش قلباً آن را حلال دانسته باشد ولی در مورد خلاف آن یعنی حالتی که باعث ارتداد نمی­شود هنگامی است که فقط عملاً آن را برای خود جایز می­داند و تمام گناهانی که در این زمان عملاً مردم آن را انجام می­دهند و در عمل برای خود حلال کرده­اند بدون این­که قلباً معتقد به حلال بودن آن باشند، حکم­شان همین­طور است و دچار کفر عملی شده­اند که از جمله­ی آن­ها ربا، زنا، شراب و ... می­باشد (و از اسلام خارج نمی­گردند). بنابراین جایز نیست به صرف انجام گناه کسی را تکفیر کرد مگر این­که آنچه در سینه­ها پنهان داشته­اند برای ما روشن گردد. برای نمونه آنچه را که خداوند حرام کرده حرام ندانند، در صورتی که آن­ها چنین کرده و آنچه پنهان داشته­اند برای ما روشن گردد آن­ها را کافر و مرتد می‌دانیم و اما در صورتی که برای­مان روشن نگردد راهی برای تکفیرشان نداریم و باید بترسیم مسلمانی را به ناحق تکفیر کنیم. چنانکه رسول الله **ج** می­فرماید: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»: «اگر مسلمانی به برادرش بگوید ای کافر یکی از آن دو مستحق آن خواهد شد.» احادیث در این زمینه بسیارند به همین مناسبت حکایت آن صحابی که با یکی از مشرکین جنگید را برای­تان نقل می­کنم. وقتی مرد مشرک زیر ضربات شمشیر آن مرد صحابی قرار گرفت، گفت: اشهد ان لا اله الا الله. ولی مرد صحابی به سخنش اهمیت نداد و او را کشت؛ وقتی خبر به رسول الله **ج** رسید، به شدت آن عمل را ناپسند دانست. آن صحابی گفت: ای رسول خدا این سخن را از ترس کشتن بر زبان راند. رسول الله **ج** در جوابش فرمود: «هلاّ شققت عن قلبه؟!»[[2]](#footnote-2): «آیا قلبش را شکافتی؟!» بنابراین کفر اعتقادی ارتباطی به عمل ندارد بلکه در ارتباط با دل است و ما هم قادر به اطلاع از درون فاسق، فاجر، دزد، زناکار، رباخوار و غیره نیستیم مگر این­که آنچه در دل دارد بر زبان راند. ولی اگر عملاً با شرع مخالفت نماید ما هم می­گوییم تو با شرع خدا مخالفت نموده و مرتکب فسق و فجور شده­ای. و تا زمانی چیزی از اعتقادش برای ما آشکار نشود، تا از نسبت دادن کفر به او پیش خداوند معذور باشیم از بکار بردن الفاظ ارتداد و کفر در موردش خودداری می­کنیم و بعد از این مرحله حکم معروف اسلام خواهد آمد وآن این­که هرکس دینش را تغییر دهد و دچار ارتداد گردد او را بکشید و این همان فرموده رسول الله **ج** است: «من بدل دينه فاقتلوه» من همیشه به کسانی که درباره­ی قضیه­ی تکفیر حاکمان سخن می­گویند، گفته ام: شما می­گویید، حاکمانی که بر شما حکومت می­کنند، کافر هستند، در صورت صحت این ادعا، تکفیر کردنشان واجب می­شود و باید حدود شرعی را بر آن‌ها جاری نمود. اگر هم اکنون ما تسلیم شما شویم که تمامی حاکمان جوامع اسلامی کافرند چه کسی می­تواند حکم شریعت را در موردشان عملی سازد؟ کافرانی که سرزمین­های مسلمانان را اشغال کرده­اند و ما متأسفانه با اشغال سرزمین فلسطین به وسیله­ی یهود مواجه هستیم، ما و شما با آن اشغال­گران چه چیز توانسته­ایم انجام دهیم تا این­که شما با حاکمانی که گمان دارید کافرند انجام دهید؟ چرا شما این جهت را ترک نمی­کنید و به تأسیس بنیانی مبادرت نمی­ورزید که بر اساس آن رسول الله **ج** اصحابش را تربیت کرد و بر آن اساس و نظام آن­ها رشد یافتند و نشو و نما کردند چیزی که ما در بیشتر مناسبات از این قبیل از آن سخن به میان می­آوریم. هر جماعتی از مسلمانان باید حقیقتاً برای بازگرداندن حکم اسلام نه تنها در سرزمین­های اسلامی بلکه در تمام زمین بکوشد تا این­که فرموده­ی الله تعالی تحقق یابد. چنان­که می­فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٩﴾ [الصف: 9] «اوکسی است که رسولش را برای هدایت مردم و ابلاغ دین حق فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان غالب گرداند هرچند مشرکین آن را ناپسند دانند.» در بعضی از احادیث صحیح آمده که این آیه بزودی تحقق پیدا خواهد کرد و برای این­که مسلمانان بتوانند آن را دوباره تحقق بدهند آیا راه آن اعلان انقلاب علیه حاکمانی است که به ظن و گمان ایشان مرتد شده و کافرند سپس هیچ کاری را نمی­توانند بعد از آن اعلان انجام دهند؟ این چه منهجی است؟ بی گمان راه صحیح همان است که رسول الله **ج** از آن سخن گفته و در هر خطبه اصحابش را به آن یادآور شده است. «وخير الهدي هدي محمد صلى الله عليه وسلم»

بر هر مسلمانی خاص و عام و همه­ی کسانی که به بازگشت و اقامه­ی شریعت اهتمام می­ورزند لازم است از همان­جا که رسول الله **ج** شروع کرد، آغاز نمایند و آن همان چیزی است که ما به عنوان دو کلمه­ی ساده ازآن نام می‌بریم (تصفیة وتربیة). چون ما حقیقتی را می­دانیم که آن غلو کنندگان افراطی از آن غافل­اند یا خود را به غفلت زده­اند. واقعیت موجود در مورد آن­ها فقط اعلان تکفیر حاکمان است که هیچ عملی را بدنبال خود نداشته است و اگر هم پیامدی داشته جز فتنه، بلا و گرفتاری برای مسلمین فاقد ارمغان دیگری بوده است، در این سال­های اخیر فتنه­ها از حرم مکی شروع و به فتنه­ی مصر و قتل سادات و ریختن خون به ناحق بسیاری از مسلمانان معصوم که ناشی از همان فتنه بود انجامید و اخیراً در سوریه و باز هم در مصر و جریانات تأسف بار الجزایر و... همگی به خاطر مخالفت با بسیاری از نصوص، تحقق پذیرفت و مهمترین آن­ها این فرموده درباره­ی رسول الله **ج** است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»: «در وجود رسول الله **ج** برای شما و کسانی که به خدا و روز آخرت امیدوار باشند و الله را بسیار یاد کنند الگوهای نیکو وجود دارد.» هنگامی که می­خواهیم حکم خدا را در زمین به پا داریم آیا از کشتار حاکمان که نمی­توانیم انجام دهیم، شروع کنیم یا به همان چیزی که رسول الله **ج** بدان آغاز نمود دست به کار شویم؟ بدون شک جواب واضح است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» رسول الله **ج** به چه چیز آغاز نمود؟ می­دانید که او با دعوت کردن افرادی که گمان داشت که استعداد قبول کردن حق را دارند آغاز کرد. پس همان­گونه که در سیره­ی نبوی معروف است افرادی دعوت را لبیک گفتند؛ به دنبال گرفتاری­ها و مشکلاتی که مسلمین در مکه با آن روبه رو شدند، دستور به هجرت اولی و سپس دوم داده شد تا آن­جا که خداوند عزوجل مدینه منوره را وطن آن­ها قرار داد پس حکومت اسلامی و جنگ­های دفاعی و آزادی بخش رسولالله **ج** با کفار و یهود آغاز گردید. بنابراین ما هم باید از تعلیم مردم و آشنا کردن­شان با اسلام آغاز کنیم همان­گونه که رسول الله **ج** آغاز کرد ولی فرقی که هست این است که ما نباید فقط به دعوت اسلامی بسنده کنیم چون اسلام با چیزهایی که جزو آن نیست آمیخته شده است چیزهایی که سبب نابودی مبارزات اسلامی و بیداری آن است به همین دلیل بر داعیان واجب است که اولاً: با تصفیه­ی اسلام از هر آنچه با آن بیگانه است ولی وارد آن گردیده، حرکت را آغاز کنند. ثانیاً: همزمان با آن تصفیه به تربیت جوانان مسلمان بر اساس آن اسلام پاک و بی آلایش اقدام کنند. وقتی که ما به مطالعه­ی جماعت­های اسلامی که در طول یک قرن از زمان شکل گرفته­اند، می­نگریم بسیاری از آن­ها را می­یابیم که علی­رغم آن همه ادعا و تبلیغات و گرفتاری­ها به قصد برپایی حکومت اسلامی و ریختن خون بی­گناهان به استناد همین انگیزه­ها هیچ بهره­ای نبرده­اند و نتیجه­ای از کار خویش نگرفته­اند. همیشه ما عقاید خلاف کتاب و سنت و اعمال منافی با آن را از آن­ها دیده­ایم و به همین مناسبت سخن یکی از دعوت­گران را نقل می­کنم که گفت: دولت اسلام را در دل­هایتان برپا دارید در نتیجه در سرزمین­تان برپا می­گردد. من دوست دارم از اتباع آن باشم که آن را لازم بداریم و در زندگی خویش تحقق ببخشیم؛ چون مسلمان هر وقت عقیده­ی خویش را بر اساس کتاب و سنت تصحیح کند بدون شک پشت سر آن به تصحیح عبادت و اخلاق و رفتارش اقدام می­کند. اما با کمال تأسف آن مردمان به آن کلمه­ی پاک و بی آلایش عمل نکردند و بدون هیچ اقدام اساسی تنها به تبلیغات و ادعای تشکیل حکومت اسلامی به داد و فریاد پرداختند و قول شاعر در موردشان صادق است که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها |  | إن السفينة لا تجري على اليبس |

می­خواهید که نجات یابید بدون این­که از راهش وارد شوید همانا که کشتی بر خشکی جریان نمی­یابد.

امیدوارم که درآنچه بیان داشتم جواب کافی برای آن سؤال وجود داشته باشد.

والله المستعان.

نظر شیخ عبدالعزیز بن باز**/** در مورد نظرات البانی

جناب شیخ عبدالعزیز بن باز**/** به دنبال انتشار نظرات محمد ناصرالدین البانی درباره­ی قضیه تکفیر در مجله الدعوة السعودیة شماره: 1511 جمادی الاولی 1416هـ نکاتی را به شرح زیر در تأیید آن ایراد نموده است.

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وأصحابه ومن اهتدى بهداه أما بعد:

از جواب محکم و مفیدی که جناب ناصرالدین البانی، خداوند او را موفق بدارد که در روزنامه المسلمون در زمینه تکفیر کردن کسی که به غیر آنچه که خداوند متعال نازل کرده بدون تفصیل و شرح منتشر کرده بود، مطلع شدم و آن را کلامی گران­قدر که به حق اصابت شده، یافتم. ایشان راه مؤمنین را پیموده و در آن روشن نموده است که هیچ فردی حق ندارد و برایش جایز نیست که کسی را به خاطر حکم به غیر از آنچه خداوند نازل کرده به صرف عمل کردن به آن بدون اطلاع از این­که آیا قلباً هم آن را حلال می­داند، تکفیر کند و در آن از آنچه از ابن عباس**ب** و دیگران از سلف امت نقل شده، استفاده کرده است. و بدون شک آنچه ایشان در جوابش زیر تفسیر آیات ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ٤٤﴾ [المائدة: 44] ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٤٥﴾ [المائدة: 45] ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٤٧﴾ [المائدة: 47] بیان داشته، حق است و توضیح داده است که کفر به دو نوع اکبر و اصغر قابل تقسیم است همان­گونه که ظلم و فسق نیز به دو نوع اکبر و اصغر تقسیم پذیرند و هرکس حکم به غیر از اسلام را چون زنا کردن و ربا خواری و دیگر حرام­هایی که بر تحریمش اجماع شکل گرفته، حلال بداند به تحقیق او به کفر اکبر، ظلم اکبر و فسق اکبر مبتلا گشته است ولی اگر کسی بدون استحلال قلبی آن را انجام دهد، کفرش اصغر و همچنین ظلم و فسقش نیز اصغر خواهد بود. چنانکه رسول الله **ج** در حدیث ابن مسعود**س** می­فرماید: «سباب المسلم فسوق وقتاله كفر»: «ناسزاگویی به مسلمان فسق و کشتنش کفر است.» جناب رسول الله **ج** در این فرموده قصدش فسق و کفر اصغر بوده است و به خاطر تنفر از این عمل منکر و ناپسند آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. همان­گونه که در حدیث دیگری می­فرماید: «اثنتان في الناس هما بهما كفر: الطعن في النسب والنياحة على الميت»[[3]](#footnote-3): «دو چیز در میان مردم وجود دارد که به واسطه­ی آن دچار کفر می­شوند، در نسب دیگران عیب وارد کردن و برای مرده نوحه خوانی نمودن.» و همچنین می‌فرماید:«لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض»[[4]](#footnote-4): «بعد از من کافر نشوید تا بعضی گردن بعضی دیگر را بزند و همدیگر را بکشید.» و احادیث در این زمینه زیاد است.

بر هر مسلمان و خصوصاً اهل علم لازم است که در امورات تحقیق نماید و با اطلاع از کتاب و سنت و راه و روش سلف امت حکم کند و از راه خطرناک کسانی که احکام را به صورت مطلق و بدون تفصیل به کار می‌برند، بپرهیزد و بر اهل علم واجب است که به سوی الله تعالی بطور مفصل و به منظور روشن نمودن مسائل اسلام همراه دلایل­شان از کتاب و سنت، دعوت نماید و بر پایداری و استقامت در آن و خیرخواهی و توصیه به خیر تشویق نماید و در همان حال آن­ها را از هر آنچه که مخالف احکام اسلام است، ترسانده و با این کار بر راه و روش رسول الله **ج** و خلفای راشدین و اصحاب**ش** قرار گرفته، به حق گرویده و عملاً از هر آنچه مخالف اسلام است بر حذر مانده است آنگاه شاهد تحقق بخش شدن این آموزگاری­های قرآن خواهیم بود. ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ٣٣﴾ [فصلت: 33] «گفتار چه کسی نیکوتر از فردی است که به سوی الله دعوت کرده و عمل صالح انجام می­دهد و می­گوید بدرستی که من مسلمانم.» ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ١٠٨﴾ [يوسف: 108] «بگو این راه من است آگاهانه خودم و پیروانم به سوی الله دعوت می­کنیم و خداوند پاک و منزه است و من از مشرکین نیستم.» ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل: 125] «با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارت دعوت کن و با شیوه­ی پسندیده با آن­ها مجادله نما.» و رسول الله **ج** می­فرماید: «من دل على خير فله مثل أجر فاعله»: «هرکس به نیکی راهنمایی کند پاداشی بمانند پاداش انجام دهنده­ی آن دارد.» و می­فرماید: «من دعا إلى هدى كان له من الأجر مثل أجور من تبعه، لا ينقص ذلك من أجورهم شيئاً، ومن دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من تبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً»[[5]](#footnote-5)**:** «هرکس مردم را به هدایت فرا خواند به مانند کسی که آن را انجام می­دهد پاداش داده می­شود و در این کار از پاداش عاملان چیزی کم نمی­گردد و بر عکس هرکس به گمراهی دعوت نماید به مانند عمل­کننده­ی آن، گناه­کار خواهد بود بدون این­که از کیفرشان کم شود». رسول الله **ج** هنگامی که در غزوه­ی خیبر پرچم پیروزی را به دست علی**س** می­دهد، می­فرماید:«ادعهم إلى الإسلام وأخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فيه، فوالله لئن يهدي الله بك رجلاً واحداً خيرٌ لك من حمر النعم»[[6]](#footnote-6): «آن­ها را به اسلام دعوت کن و آن­ها را نسبت به آنچه که خداوند بر ایشان واجب نموده، آگاه کن. سوگند به الله تعالی اگر بوسیله­ی تو خداوند فردی را هدایت کند برایت از شتران سرخ موی بهتر است». رسول الله **ج** 13 سال در مکه ماند و مردم را به توحید الله و مسلمان شدن با نصیحت، حکمت، صبر و شیوه­های نیکو دعوت نمود تا این­که خداوند به واسطه­ی ایشان و اصحابش کسانی را که سعادت بر ایشان پیشی جسته بود، هدایت کرد و سپس به سوی مدینه هجرت کردند، دعوت به سوی الله تعالی را همراه اصحابش**ش** با حکمت و پند نیکو، صبر و بردباری و مباحثه­ی نیکو ادامه داد تا این­که جهاد با شمشیر علیه کفار تشریع گردید. رسول الله **ج** همراه اصحاب**ش** آن را به طور احسن به پا داشتند و سرانجام خداوند آنان را مؤید و منصور گردانید و عاقبت نیکو بر ایشان مقرر داشت و همچنین پیروزی و سرانجام نیکو را سرنوشت همه­ی کسانی قرار می­دهد که بر راه و روش آن­ها تا روز قیامت عمل نمایند.

از خداوند متعال درخواست می‌نماییم که ما و برادران دینی­مان را از پیروان نیکوکار آنان قرار دهد و به ما و همه­ی برادران­مان توفیق دعوت به سوی الله و آگاهی و عمل صالح و صبر نمودن بر حق را نصیب گرداند تا این­که پروردگار سبحان را ملاقات نمائیم که براستی تنها او سرپرست و توانا بر این کار است.

وصلى الله على نبينا محمد وآله واصحابه ومن تبعهم باحسان الى يوم الدين.

برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.

1. - در کتاب‌های نوشته شده در زمینه فرقه­های اسلامی از آن یاد شده است و بعضی از آن­ها هم اکنون به اسامی دیگر موجود هستند که از آن جمله اباضیه می­باشد که تا همین اواخر در لاک خویش و فاقد هر نوع روحیه دعوی بودند اما مدت زمانی است دوباره ظهور کرده و شروع به انتشار بعضی از نوشته­ها و عقاید کرده­اند که درست مطابق عقاید فرقه­ی خوارج در قدیم می­باشد و تنها فرقی که با آن­ها دارند اینست که خود را به وسیله­ی یکی ازخصوصیات خاص شیعه که تقیه نام دارد مخفی کرده­اند و ادعا می­کنند که ما خوارج نیستیم در حالی که شما می­دانید که نام­ها حقایق و مفاهیم را تغییر نمی­دهند چون این­ها نیز به مانند خوارج مرتکبین گناه کبیره را کافر می­دانند هم اکنون در بعضی از جماعات اسلامی، بعضی از افراد یافت می‌شوند که همراه با دعوت، حق خود را به عنوان اهل قرآن و حدیث مطرح کرده­اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. - به روایت بخاری ومسلم از حدیث أسامة بن زیدس. [↑](#footnote-ref-2)
3. - به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-3)
4. - به روایت بخاری ومسلم از حدیث جریرس. [↑](#footnote-ref-4)
5. - به روایت مسلم در صحیحش. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بر صحت این حدیث، اتفاق است. [↑](#footnote-ref-6)